

شناسایی پیامدهای طلاق والدین بر فرزندان؛ مطالعه کیفی

کیانوش زهراکار^۲

زکيه امانی^۱

علیرضا کیامنش^۳

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۵/۲۷

چکیده

طلاق معضلی اجتماعی است که پیامدهای فردی و اجتماعی مهمی دربردارد. فرزندان از جمله گروه‌های آسیب‌پذیری هستند که تحت تأثیر طلاق قرار می‌گیرند. این پژوهش کیفی با هدف شناسایی پیامدهای طلاق والدین بر فرزندان و با استفاده از روش پدیدارشناختی تفسیری انجام شد. مشارکت‌کنندگان این مطالعه از میان دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم آموزش و پرورش شهر تهران انتخاب شدند که والدینشان از هم طلاق گرفته بودند و حداقل دو سال از زمان جدایی آنها گذشته بود. نمونه‌گیری مبتنی بر هدف بود که با سیزده مشارکت‌کننده انجام گرفت. مصاحبه نیمه‌ساختار روشی بود که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت و فرایند مصاحبه و تحلیل داده‌ها تا رسیدن به نقطه اشباع نظری ادامه یافت. داده‌ها از طریق روش دیکلمن شناسه‌گذاری و تحلیل گردید. نتایج تحلیل مصاحبه‌ها به استخراج ۲۴ مفهوم و هفت مقوله منجر شد. بر اساس نتایج، ناامنی در تعاملات اجتماعی، مشکلات اقتصادی، مشکلات ساختاری خانواده، مشکلات تحولی و رشدی، نشانگان افسردگی، الگوهای ناکارآمد سازگاری و مشکلات تحصیلی به عنوان پیامدهای طلاق والدین بر فرزندان شناسایی شد.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی، طلاق والدین، فرزندان

۱. دانشجوی دکترا رشته مشاوره و راهنمایی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

۲. دانشیار، دانشگاه خوارزمی گروه مشاوره، تهران ایران.

۳. استاد، بازنشسته تحقیق و ارزشیابی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

rjafarpoor@yahoo.com

dr_zahrakar@yahoo.com

drarkia@gmail.com

مقدمه

خانواده به عنوان نهادی زیستی و اجتماعی، جایگاه شکل‌گیری نخستین روابط، زمینه‌ساز رشد عاطفی، اجتماعی، ارزشهای فرهنگی، انطباق با جامعه، مراقبت و تربیت فرزندان است (زهراکار و جعفری، ۱۳۹۱). ریشه بسیاری از انحرافات شخصیت، کجرفتاریها و بیماریهای روانی، مشکلات ارتباطی و عدم مهارتهای اجتماعی را باید در پرورش و تربیت خانوادگی افراد جستجو کرد (هایمی و لرنر^۱، ۲۰۱۶؛ فاگان و چرچیل^۲، ۲۰۱۲؛ راس و میلر^۳، ۲۰۰۹). در واقع همه سازه‌های مرتبط با خانواده بویژه بی‌ثباتی خانواده با تغییرات زندگی فرزندان ارتباط نزدیکی دارد. عدم سلامت خانواده، سلامت فرزندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (میشل و همکاران^۴، ۲۰۱۵).

وقتی کارکردهای خانواده از قبیل کارکردهای زیستی، اجتماعی، شناختی و عاطفی یکی پس از دیگری آسیب می‌بیند؛ اعضای آن بتدریج احساس رضایتمندی خود را از دست می‌دهند و این کاهش تدریجی، ابتدا گسستگی روانی و سپس گسستگی اجتماعی و در نهایت موجب واقعه حقوقی طلاق می‌شود (آماتو و افیفی^۵، ۲۰۰۶؛ مک‌لانهان، تاک و اشنایدر^۶، ۲۰۱۳).

پراکنده شدن اعضای خانواده و محرومیت فرزندان از سرپرستی مشترک والدین، پس از فروپاشی و از هم گسیختگی خانواده، آنان را از داشتن مواهب و مزایای زندگی خانوادگی محروم می‌کند و هویت فردی و خانوادگی فرزندان طلاق را مختل می‌سازد (ستوده، ۱۳۸۴) در واقع طلاق در همه مراحل زندگی فرزندان تأثیرات منفی و زیانباری بر جا می‌گذارد (آماتو و افیفی، ۲۰۰۶).

بیشتر پژوهشها تا به امروز بر تأثیرات منفی طلاق والدین بر کودکان و نوجوانان متمرکز شده است که در ذیل به نتایج برخی از این مطالعات اشاره می‌شود:

اضطراب و تنش، نگرانی، بی‌اعتمادی، مشکلات جسمانی، کابوس شبانه و مشکلات تغذیه و خواب (هایمی و لرنر، ۲۰۱۶)، افسردگی، افکار پارانوئید و مشکلات تعاملی با همسالان بویژه در کلاسهای بالاتر (بیکر، ۲۰۱۳؛ بیکر و بنامی، ۲۰۱۱؛ راس و میلر، ۲۰۰۹؛ بیزانگک^۷ و همکاران، ۲۰۱۲)، انزوا، بداخلاقی و اضطراب شدید نسبت به جدایی از والد حاضر (بیکر، ۲۰۱۳؛ نیومن و

-
1. Haimi & Lerner
 2. Fagan & Churchill
 3. Ross & Miller
 4. Mitchell & et al
 5. Amato & Afifi
 6. McLanahan, Tach and Schneider
 7. Beausang

رومانسکی، ۱۹۸۸ ترجمه فرود، ۱۳۹۵)، گیر کردن بین والدین، بدبینی نسبت به والد دیگر (بیکر و بنامی، ۲۰۱۱؛ آماتو و افیفی، ۲۰۰۶)، خشم و پرخاشگری، ناراحتی، احساس رهاشدگی و تنهایی (جکسون^۱، ۲۰۱۵؛ بروئل، ۲۰۱۲؛ راس و میلر، ۲۰۰۹)، خودپنداره منفی (هایمی و لرنر، ۲۰۱۶؛ جکسون، ۲۰۱۵؛ بیکر و بنامی، ۲۰۱۱؛ راس و میلر، ۲۰۰۹)، ناسازگاری (بینگک، نلسون و وسولوسکی، ۲۰۰۹؛ هایمی و لرنر، ۲۰۱۶؛ فاگان و چرچیل، ۲۰۱۲؛ آماتو، ۲۰۱۴)، اختلال در هویت (بوتا^۲، ۲۰۱۴)، سوگ و نبود، احساس ناامیدی و یأس، سردرگمی، انکار، اختلال خوردن و احساس گناه (دیویس، ۲۰۰۵ ترجمه زهراکار، ۱۳۹۳)، غالب شدن تنش طلاق (آرمسترانگ، بیرنی لفقوویچ، و اونگار^۳، ۲۰۰۵؛ فاگان و چرچیل، ۲۰۱۲)، اختلال در رفتارهای فردی و اجتماعی (فاگان و چرچیل، ۲۰۱۲؛ آماتو و همکاران، ۲۰۰۸)، کاهش در عملکرد مدرسه و افت عملکرد تحصیلی، رفتاری و عاطفی (برونل، ۲۰۱۲؛ اورگیلز^۴، ۲۰۱۲؛ آماتو، ۲۰۱۴؛ بینگک، نلسون و وسولوسکی، ۲۰۰۹؛ ازن، ۲۰۰۴)، گریز از مدرسه و خانه (مونی^۵ و همکاران، ۲۰۰۹؛ آماتو، ۲۰۱۴)، روابط بین فردی ناکارآمد، انحرافات جنسی، خودکشی، فرار از منزل، اعتیاد، مصرف سیگار، ارتکاب جرم (هایمی و لرنر، ۲۰۱۶؛ جکسون، ۲۰۱۵؛ مک‌لاناهان، تاک و اشنایدنر^۶، ۲۰۱۳؛ بروئل، ۲۰۱۲؛ ازن، ۲۰۰۴).

در مقابل، برخی مطالعات نشان می‌دهد که علت مشکلات عاطفی و رفتاری کودکان طلاق، جدا شدن والدین از یکدیگر یا زندگی کردن آنها با یک والد نیست؛ بلکه تنشها و درگیریهای خانوادگی و تعارضات والدین قبل از طلاق، باعث ایجاد مشکلات روحی و روانی و در پی آن مشکلات رفتاری در آنها شده است. آماتو، کین و اسپنسر^۷ (۲۰۱۱) ابراز کردند که تأثیرات منفی نزاع و کشمکش بین والدین از وقوع حکم طلاق بیشتر است. آنها نشان دادند که جابه‌جایی بچه‌ها از محیط خانوادگی پر تعارض برای آنها فرصت رشد در محیطی با تنش کمتر را فراهم می‌سازد و از عملکرد تحصیلی ضعیف و مشکلات رفتاری و روانی آنها می‌کاهد. برنشتاین، کلتنر و لارنت^۸ (۲۰۱۲) معتقدند که برخلاف باورهای مشکل‌ساز در مورد طلاق والدین، بویژه ترس از رهاشدن،

-
1. Jackson
 2. Botha
 3. Armstrong, Birnie-Lefcovitch, Ungar
 4. Orgiles
 5. Mooney
 6. McLanahan, Tach & Schneider
 7. Amato, Kane and Spencer
 8. Bernstein, Keltner and Laurent

که احتمال افزایش خطر دل‌بستگی نایمن را در بچه‌های طلاق در بردارد، هیچ‌گونه ارتباط علی بین طلاق والدین و دل‌بستگی نایمن، افسردگی و عزت‌نفس ضعیف وجود ندارد. گیتلی و اسکوبل^۱ (۲۰۰۸) در پژوهشی با عنوان پیامدهای مطلوب طلاق نشان دادند، فرزندان طلاق در مقایسه با زمان قبل از طلاق والدین در سه حوزه بلوغ، عزت‌نفس و همدلی عملکرد بهتری از خود نشان دادند. آماتو (۲۰۱۴) معتقد است نتایج بیشتر تحقیقات نشان می‌دهد که فرزندان که والدینشان از یکدیگر جدا شده‌اند، نسبت به فرزندان که والدینشان با یکدیگر زندگی می‌کنند، مشکلات روحی و جسمی بیشتری دارند. در ادامه این تحقیق اشاره می‌کند که این نتایج یکسان به دلیل تأثیر عقاید و سوگیریهای شخصی در انتخاب نتایج و نگرانیهای همراه با طلاق تا حدی غیرواقعی است. واکنش افراد نسبت به طلاق خیلی متفاوت است و میزان و سرعت تغییرات جسمی و روحی به تواناییهای مختلف افراد و وضعیت بعد از طلاق بستگی دارد؛ به‌عنوان مثال در امریکا چندین نوع انجمن و دادگاه با هدف کمک به والدین و فرزندان برای آمادگی برای طلاق به‌وجود آمده‌اند. در مطالعه‌ای (وگنر و ویب ۲۰۰۶ به نقل از آماتو، ۲۰۱۴) در تحقیق فراملی خود به این نتیجه رسیدند که انتقال بین نسلی طلاق در کشورهایی کمتر است که طلاق رایجتر است. این تحقیق نشان داد، همان‌طور که طلاق پذیرفته می‌شود، احتمالاً تعارضات زناشویی در بزرگسالانی کاهش می‌یابد که والدینشان مطلقه بوده‌اند. هم‌چنین نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که همبستگی بین طلاق والدین و نتایج منفی روانی و اجتماعی و سلامتی در فرزندان تا حدی غیرواقعی و تصادفی است. آماتو، کین و اسپنسر (۲۰۱۱) ابراز کردند که تأثیرات منفی نزاع و کشمکش بین والدین، بیش از وقوع حکم طلاق است. آنها نشان دادند که جابه‌جایی بچه‌ها از محیط خانوادگی پر تعارض برای آنها فرصت رشد در محیطی با تنش کمتر را فراهم می‌کند و از عملکرد تحصیلی ضعیف و مشکلات رفتاری و روانی آنها می‌کاهد.

آکارلسون^۲ (۲۰۰۶) به نقل از موهی (۲۰۱۴) معتقد است باید تحقیقات بیشتری در مورد بررسی تأثیرات طلاق والدین بر فرزندان انجام شود تا به طیف گسترده‌ای از نتایج طلاق والدین پرداخته شود.

بنابراین تناقضهایی که بین نتایج پژوهشها در مورد پیامد طلاق وجود دارد و اینکه اغلب پژوهشها در جوامع فردمدار غربی انجام شده است و تعمیم یافته‌های پژوهشهای خارجی بدون در

1. Gately and Schwebel
2. Carlson

نظر گرفتن ساختار فرهنگی جامعه جمع‌مدار ایران خالی از اشکال نیست. هم‌چنین پژوهشی در ایران وجود ندارد که به‌طور خاص پیامد طلاق والدین بر فرزندان را بررسی کرده باشد؛ لذا این پژوهش با استفاده از روش کیفی در پی پاسخ به این سؤال است که: "پیامدهای طلاق والدین بر فرزندان با توجه به بافت فرهنگی - اجتماعی کدام است"

روش

مطالعه به روش کیفی^۱ و با استفاده از رویکرد پدیدارشناسی تفسیری^۲ انجام شد. پژوهش پدیدارشناسانه به تفهیم ذات و ماهیت معطوف است نه تبیین متغیرها و روابط علی بین آنها. این نوع تبیین بر پیشفرض وجود اختلال در واقعیت‌ها یا نیاز به اصلاح آنها استوار نیست و می‌تواند به هر نوع تجربه‌ای بپردازد (محمدپور، ۱۳۹۲). هدف پژوهش پدیدارشناسی، کسب دیدگاهی از جهان زندگی شرکت‌کنندگان در پژوهش و درک برداشتهای شخصی (یعنی فهم اینکه هر چیز چه معنایی دارد). برگرفته از تجربه‌های زندگی آنان است (جانسون و کریستینسن، ۲۰۱۴ ترجمه کیامنش و همکاران ۱۳۹۵). برای گردآوری چنین داده‌هایی لازم است به مصاحبه عمیق با افرادی پرداخته شود که به‌طور مستقیم پدیده مورد نظر را تجربه کرده‌اند؛ یعنی دارای تجربه زیسته باشند که در تقابل با تجربه دست دوم است (محمدپور، ۱۳۹۲).

مشارکت‌کنندگان این مطالعه از میان دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم آموزش و پرورش شهر تهران، که والدینشان از هم طلاق گرفته باشند و حداقل دو سال از زمان جدایی آنها گذشته است، انتخاب شدند. از دیگر شرایط ورود به پژوهش، آمادگی و تمایل به مشارکت در پژوهش و توانایی انتقال اطلاعات بود. برای نمونه از روش نمونه‌گیری هدفمند استفاده شد. محل مصاحبه‌ها در اتاق مشاوره مدارس بود. هر مصاحبه طی دو جلسه ۵۰-۳۰ دقیقه‌ای به طول انجامید. در ابتدای هر مصاحبه، هدف از مصاحبه ذکر و برای ضبط مصاحبه اجازه گرفته و در مورد محرمانه بودن اطلاعات و مصاحبه‌ها نیز به مشارکت‌کنندگان اطمینان داده شد. متن مصاحبه پس از پیاده‌سازی، تحلیل و مصاحبه‌های بعدی با توجه به یافته‌های مصاحبه قبلی ادامه یافت. نمونه‌گیری تا حد اشباع نظری، یعنی تا جایی که در جریان مصاحبه هیچ داده جدید یا مرتبط به یک مقوله به دست نیامد، ادامه پیدا کرد که در نهایت سیزده مشارکت‌کننده دختر مورد بررسی قرار گرفتند. برای

1. Qualitative
2. Interpretative phenomenological

جمع‌آوری اطلاعات از مصاحبه نیمه‌ساختار^۱ استفاده شد. فرم مصاحبه نیمه‌ساختار بر مبنای نظر متخصصان و ادبیات پژوهش تنظیم، و پس از آن در مطالعه مقدماتی (پایلوت) روایی محتوایی آن بررسی، و با استخراج سؤالات متناسب با اهداف پژوهش، فرم نهایی مصاحبه نیمه‌ساختار تدوین شد.

در رویکرد پدیدارشناسی تفسیری فرایند تحلیل داده‌ها با استفاده از روش دیکلمن (۱۹۸۹) به نقل از عابدی (۱۳۸۸) انجام گرفت. بر اساس این روش متن مصاحبه‌ها پس از پیاده‌شدن روی کاغذ، چندین بار مرور شد تا شناخت کلی از آن به دست آید؛ سپس برای هر یک از متون مصاحبه خلاصه تفسیری نوشته، و نسبت به درک و استخراج معانی نهفته در آن از طریق شناسه‌گذاری اقدام شد. با تداوم مصاحبه‌ها، مفاهیم قبلی روشن‌تر می‌شد و پرورش می‌یافت و گاه مفهوم جدید شکل می‌گرفت. به منظور روشن‌سازی، مقوله‌بندی و رفع تناقضهای تفسیر، فرایند بازگشت مکرر به متن مصاحبه صورت می‌گرفت. هدف از تحلیل داده‌ها استخراج مفاهیم و سپس مقوله‌ها است. مقوله‌ها برخی ویژگیهای کلی است که معنای محوری مفاهیم، تشابهات و تفاوتها را بازنمایی می‌کند. لازم به ذکر است که نمونه‌گیری و تحلیل یکی پس از دیگری انجام می‌گرفت و تحلیل هر مصاحبه کار گردآوری داده‌ها را در مصاحبه بعدی هدایت می‌کرد.

در پژوهشهای کیفی به جای دو مفهوم اعتبار و روایی از مفهوم امکان اعتماد استفاده می‌شود. در این پژوهش برای رسیدن به معیار امکان اعتماد، پژوهشگر خلاصه‌ای از یافته‌های خود را در اختیار شرکت‌کنندگان مطالعه قرار داد و از آنها پرسید که آیا یافته‌ها منعکس‌کننده دقیق تجربه آنها هست یا خیر. رویکرد دیگر همسوسازی داده‌ها از چندین منبع یا از چندین فرد است. پژوهشگر برای اثبات هر شناسه یا مضمون از چندین منبع یا چندین نفر کمک می‌گیرد. رویکرد آخر این است که از دیگران بخواهیم تا به بررسی داده‌ها پردازند. این افراد می‌توانند همکارانی باشند که با پژوهش کیفی و هم‌چنین با محتوای پژوهش مورد‌نظر آشنایی دارند (کرسول و پلانوکلاک ۲۰۰۷ ترجمه کیامنش و سرایی، ۱۳۹۰). بنابراین متن مصاحبه‌ها برای بررسی دقیقتر مراحل شناسه‌گذاری، مفهوم‌سازی و استخراج مقولات به چهار متخصص در حوزه مشاوره خانواده (یک نفر از استادان و سه نفر از دانشجویان دکتری) ارائه شد تا بر فرایند کار نظارت کنند. علاوه بر این از تعدادی از شرکت‌کنندگان در پژوهش خواسته شد تا یافته‌های مطالعه را ارزیابی و

نظر خود را در مورد آن بیان کنند تا مشخص شود که آیا تبیین صورت گرفته برای خود مشارکت کنندگان در پژوهش معنادار هست و برگردان دقیقی از روایتهای آنها ارائه می‌کند یا خیر. در کنار این موارد درگیری طولانی مدت پژوهشگران با موضوع مورد بررسی و شناخت و احاطه بر حوزه مورد مطالعه می‌تواند به عنوان عاملی ذکر شود که به اعتبار یافته‌ها کمک می‌کند.

یافته‌ها

نمونه مورد مطالعه، سیزده دختر نوجوان، که دامنه سنی آنها از ۱۴ تا ۱۷ سال است که ۹ نفر از آنها همراه مادر و ۴ نفر همراه پدر زندگی می‌کنند. دامنه سنی آنها هنگام طلاق پدر و مادر بین سه تا پانزده سال بود. چهار نفر از آنان ناپدری و هشت نفر از آنان نامادری دارند. تجزیه و تحلیل داده‌ها به شناسایی ۲۴ مفهوم و هفت مقوله منجر شد که به‌طور خلاصه در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. مفاهیم و مقوله‌های مصاحبه‌ها

مفاهیم	مقوله‌ها
عدم افزایش هویت خانوادگی، احساس فشار در ارتباط با اولیای مدرسه، قرار گرفتن در معرض قضاوت منفی جامعه پیرامون، رابطه مختل با همسالان	نامنی در تعاملات اجتماعی
عدم تأمین منابع مالی توسط والدین، فشار مالی بر فرزند	مشکلات اقتصادی
بدکارکردی زیر منظومه‌ها، تغییر سلسله مراتب قدرت، مرزهای ناکارآمد، مثلث‌سازی	مشکلات ساختاری خانواده
سردرگمی هویت، خودپنداره منفی، افکار منفی، نامنی عاطفی، ترس از ازدواج	مشکلات تحولی و رشدی
احساس گناه، درماندگی، انزوای طلبی و عزلت‌گزینی، مشکلات جسمی	نشانه‌گان افسردگی
رفتارهای مقابله‌ای ناکارآمد، رفتارهای پرخطر، پرخاشگری	الگوهای ناکارآمد سازگاری
کاهش انگیزه برای تحصیل، افت عملکرد تحصیلی	مشکلات تحصیلی

نامنی در تعاملات اجتماعی: این مقوله از تجربه فرزندان طلاق در روابط اجتماعی حاصل شده است. فرزندان طلاق در موقعیت‌های گوناگون اجتماعی، تجربه‌هایی دارند که همگی حاکی از احساس نامنی است. اوضاع زندگی خانوادگی پس از طلاق و برچسبها و قضاوت‌های جامعه، موجب می‌شود تا این فرزندان دائماً با فشارها و تنشهای گوناگون دست و پنجه نرم کنند. آنها مجبورند به دلیل مسئله‌ای که نقشی در آن نداشته‌اند، سوژه کنجکاو‌یها، دخالت‌ها، قضاوت‌ها و

پیشداوریهای اطرافیان قرار بگیرند و در بیشتر موارد طلاق والدین خود را پنهان کنند و به دنبال عدم افشای هویت خانوادگی خود باشند. فرزندان طلاق احساس می‌کنند دائماً اولیای مدرسه اشتباهات برخی از فرزندان طلاق را به همه آنها تعمیم می‌دهند و با زیر ذره‌بین قراردادانشان، رفتار همدلانه‌ای با آنها ندارند و حتی از جانب مشاوران مدارس نیز چندان مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. آنها برای رهایی از فشار برجسبهای هرزه، ولگرد و عقده‌ای، سرزنش‌ها، بدبینی‌ها، ترحم و دلسوزی دیگران و گاه سوء استفاده جنس مخالف بابت طلاق والدین، تقلأ می‌کنند. علاوه بر این مجبورند کنجکاوی همسالان در مورد طلاق والدینشان را تحمل کنند یا پاسخگوی آنها باشند و در موارد زیادی معمولاً از جانب همسالان بابت طلاق والدینشان طرد می‌شوند.

ملیحه می‌گوید: «من ترجیح می‌دم طلاق مامان بابامو مخفی کنم؛ چون بقیه نقطه ضعف پیدا کرده، از این قضیه سوء استفاده می‌کنن.»

یلدا می‌گوید: «امسال موقع ثبت‌نام، مدیر مدرسه اجازه نمی‌داد که منو ثبت‌نام کنن. اون گفت: که بچه طلاقی بوده، اومده مدرسه و دیگه برنگشته خونه! به پدرم گفت: اگه خودتون هر روز می‌برید و می‌آوردید، من ثبت‌نامش می‌کنم اگه نه که هیچی. بچه‌هایی که مامان باباشون جدا نشدن همون روز اول ثبت‌نامش می‌کنن، بیست سؤالی نمی‌پرسن ولی از من هزار تا سؤال پرسیدن. حتی ازم می‌خواستن تعهد بگیرن.»

سارا می‌گوید: «مردم فکر می‌کنن بچه طلاق هیچکیو نداره! فکر می‌کنن وله، فکر می‌کنن هر جا که بخواد می‌تونه بره. ارتباط بدی داره با بقیه. یه جورایی هرزه‌ست.»

مشکلات اقتصادی: مقوله دیگر پژوهش وجود آثار ناشی از مشکلات اقتصادی در خانواده‌های طلاق است که فشار زیادی بر فرزندان تحمیل می‌کند. بسیاری از فرزندان طلاق از حمایت مالی والدین محروم هستند و یا به دلیل فشار اقتصادی زیادی که مادرشان متحمل می‌شود، ترجیح می‌دهند یا مجبور می‌شوند برای تأمین بخشی از هزینه خانواده تلاش کنند. فرزندان که همراه مادرشان زندگی می‌کنند و از حمایت مالی پدر بی‌بهره‌اند از فشار و رنجی که مادرشان برای تأمین هزینه خانواده متحمل می‌شود، بسیار ناراحت و پریشان‌خاطر می‌شوند و تنش روانی زیادی را تجربه می‌کنند. هم‌چنین زندگی در وضعیت مالی ضعیف، موجب می‌شود در مقایسه با فرزندان عادی، بسیاری از خواسته‌ها و نیازهای طبیعی آنها تأمین نشود. در بسیاری از مواقع، فرزندان قربانی کشمکش‌های مالی والدین می‌شوند و هیچ‌یک از والدین حاضر نمی‌شوند، تأمین هزینه فرزندان را بر عهده بگیرند. در این حالت، فرزندان علاوه بر احساس فشار مالی، فشار روانی زیادی را نیز

تجربه می‌کنند و سلامت روان آنها به خطر می‌افتد.

ملیحه وضعیت اقتصادی خانواده‌اش را پس از طلاق به این شکل توصیف می‌کند: «مامانم از ۶ صبح تا ۱۲ شب مجبوره بره دو شیفت به خاطر ما تو تالار کار کنه، کلاً یه تومن می‌گیره. اصلاً این مقدار پول جواب نمیده. بابام بود اون موقع نمی‌فهمیدم که چقد خرج زیاده ولی الان می‌بینم خیلی زندگی خرج داره.»

مهسا می‌گوید: «پدرم به خاطر زن بابام پول نمیده. من کامپیوتر می‌خونم خیلی خرج دارم؛ ولی چیزهایی که برای درس بخوام در دسترس ندارم. بابام می‌گه من پول نمی‌دم بهت. اگه می‌خوای برو با مامانت زندگی کن. مامانت خودش بزرگت کنه در صورتی که حضانتت با پدرمه.»
سمانه می‌گوید: «من مجبور شدم وسط امتحانم برم سرکار. تا ۹ شب می‌رفتم سرکار از اون ورم می‌موادم امتحان می‌دادم.»

مشکلات ساختاری خانواده: مشکلات ساختاری خانواده‌های فرزندان طلاق را می‌توان در چهار حیطه بدکارکردی زیرمنظومه‌ها، تغییر سلسله مراتب قدرت، مرزهای ناکارآمد و مثلث‌سازی بررسی کرد. ارتباطات آنها در سطوح مختلف اعم از ارتباط با والدین اصلی، والدین ناتنی و همشیره‌های تنی یا ناتنی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. به گفته آنها اغلب با یکی از والدین خود ارتباط کمی دارند یا هیچ ارتباطی ندارند. این عدم ارتباط گاه موجب احساس دل‌تنگی و حسرت حضور والد و گاه موجب احساس خشم و تنفر نسبت به والد غایب و حاضر شده است. در مواردی والد غایب مسئولیتی در برابر فرزند نمی‌پذیرد و او را از حمایت و محبت خود محروم می‌کند. اگر والدین دوباره ازدواج کنند بر این مشکلات ارتباطی افزوده می‌شود و ممکن است وارد درگیری فیزیکی یا کلامی با والد ناتنی شوند. فرزندان طلاق در ارتباط با همشیره‌های تنی یا ناتنی نیز تنش و درگیری را تجربه می‌کنند.

فرزندان طلاق، معمولاً مسئولیت نگهداری از همشیره‌ها را به عهده دارند یا از والد حاضر حمایت می‌کنند و تصمیم‌گیری‌های مربوط به او را بر عهده دارند. اغلب با اقوام قطع رابطه می‌کنند و یا در معرض دخالت بیش از حد بستگان قرار دارند. در موارد زیادی علاوه بر طرد از سوی بستگان، باید بدگویی‌های شان را نیز تحمل کنند. در برخی موارد به دلیل درهم‌تنیدگی مرزها در معرض سوء استفاده جنسی ناپدری و یا اقوامی قرار می‌گیرند که عدم حضور والد غایب را غنیمت می‌دانند. این فرزندان انواع ائتلافها را تجربه می‌کنند و معمولاً فرزند و یکی از والدین علیه والد دیگر و یا والد حاضر و والد ناتنی علیه فرزند متحد می‌شوند.

ستایش می گوید: «خیابون میریم یکی به مامانم تیکه میندازه، یهو بی این قدر غُدم می گیرم می خوام بزنم زیر گوشش، با یارو دعوام می شه تو خیابون. اخلاقم مثل پسر است. دوست دارم جای مردو تو خونه پر کنم.»

مهشید در مورد غیبت پدرش پس از جدایی این گونه می گوید: «طلاق که گرفتند دیگه از همون سال هیچ خبری از بابا نداشتیم به طوری شده بود که ما فکر می کردیم فوت کرده.»
سمانه تجربه خود را در مورد والد ناتنی این گونه بیان می کند: «شنیدن صدای نامادریم، دیدن قیافش واقعا منو از کوره درمیاره. ازش متنفرم.»

ملیحه می گوید: «خیلی احساس عذاب وجدان می کنم، پدرم از دست من خیلی ناراحته، می گفتش که من همش پشت مامانمو گرفتم تو دادگاه. حرفهای مامانمو تأیید کردم. بابام گفت حلالم نمی کنه که من همش پشت مامانمو گرفتم.»

مشکلات تحولی و رشدی: پنج مؤلفه در تجربه فرزندان طلاق مشاهده شد که به نظر پژوهشگر در حوزه مشکلات تحولی و رشدی قرار می گیرد. این پنج مؤلفه عبارت است از: سردرگمی هویت، خودپنداره منفی، افکار منفی، ناامنی عاطفی و ترس از ازدواج. تجربه فرزندان طلاق نشان می دهد که در پذیرش نقش جنسی دچار مشکل هستند و اغلب احساس بی هویتی می کنند. هم چنین تصوراتی در مورد خود دارند که برخی از آنها عبارت است از: احساس ضعیف بودن، احساس بی ارزشی و مهم نبودن، نداشتن اعتماد به نفس، احساس دوست داشتنی نبودن، سربار بودن، ناقص بودن. مشکلاتی مانند نشخوار فکری و افکار منفی هم به فراوانی در تجربه آنها وجود دارد. مسائلی در مورد صمیمیت و ارتباط با دیگران مانند عدم آرامش و امنیت، عدم مهرورزی به دیگران، احساس ترس، دوری کردن و فاصله گرفتن از دیگران، تنفر و کینه ورزی، احساس انتقام و خشم، احساس بی اعتمادی و بدبینی حاکی از وجود ناامنی عاطفی در آنهاست. تجربه فرزندان طلاق نشان می دهد که اغلب از تکرار جدایی والدین در زندگی آینده شان و از سرزنش شدن توسط همسر می ترسند و برای ازدواج تمایل چندانی ندارند.

ستایش می گوید: «یه جورایی رفتار پسر منم برمی گرده به طلاق چون تو خونه مون مرد نداریم. دوست دارم مثل مرد باشم. من همه چیم مثل پسر است. من ده تا دوست دختر دارم، چهل تا دوست پسر. اینقدر باهاشون راحتم، اونا تو جمع شون بهم می گن داداش.»

نگین به خودپنداره منفی خود اشاره می کند و می گوید: «وقتی احساس می کنم هیچ کس به من حس خوبی نداره خب خودم هم حس خوبی ندارم. هیچ کس توی این دنیا منو دوست نداره حتماً

یه چیزی هست حتماً یه مشکلی هست. خودم هم خودمو انگار دوست ندارم.»
نازنین می‌گوید: «دست خودم نیست یهو میرم تو حال و هوای گذشته، اون چیزایی که بهم گفته شده، می‌گم من چرا این حرف زدم؟ من چرا در جواب اینو نگفتم بهش؟ هی این طوری با خودم حرف می‌زنم.»

مهسا درباره‌ی دوری کردن از دیگران چنین می‌گوید: «همه چیز اذیتم می‌کنه. لباسی که تنه اذیتم می‌کنه، حتی نمی‌تونم خودمو درک کنم. احساس می‌کنم دیگه با خودمم کنار نیام. سر زندگی کردنم، سر حرف زدنم با آدما، با معلما، با دوستانم هر چی جلوتر میرم بیشتر از همه دور می‌شم. احساس می‌کنم از همه دور باشم واسه خودم خیلی بهتره.»

سارا به ترس از ازدواج اشاره می‌کند: «من راستش از ازدواج می‌ترسم اینکه نکنه زندگیم شبیه زندگی مامانم بشه و کسی که باهاش ازدواج می‌کنم شبیه بابام.»

نشانگان افسردگی: تجربه فرزندان طلاق نشان داد که از مشکلات مرتبط با افسردگی رنج می‌برند. آنها اغلب در مورد طلاق والدینشان احساس تقصیر و گناه، و تصور می‌کنند می‌توانستند جلوی طلاق والدینشان را بگیرند. فرزندان طلاق معمولاً دچار درماندگی هستند و به‌طور مزمّن احساس تنهایی، غم، خستگی، ناامیدی و بلا تکلیفی می‌کنند. آنها معمولاً بین خواسته‌های متناقض والدین یا انتخاب یکی از آنها گیر می‌کنند و سردرگمند. اغلب منزوی می‌شوند و به تنهایی و زندگی مجردی تمایل دارند. مشکلات جسمی مانند بیخوابی، سردرد و پرخوری یا بی‌اشتهایی نیز در این افراد رایج است.

سارا خود را در طلاق والدین مقصر می‌داند و می‌گوید: «خیلی ناراحتم. بیشتر با خودم فکر می‌کنم شاید دلیل اصلی جدایشون من بودم. بعد تولد من هزینه بیشتر شده و پدر من اون هزینه‌ها رو نداشت. بعد اگر من به دنیا نمی‌اومدم اصلاً خیلی مسائل پیش نمی‌ومد.»

نازنین در مورد تنهایی خود می‌گوید: «احساس می‌کنم وسط یه بیابونم، تنهام. باید خودم این مشکلاتی که قراره تو آینده اتفاق بیفته رو حل کنم. بعد فکر می‌کنم، می‌گم نه دیگه من کشش ندارم، دیگه نمی‌تونم از این به بعدش بجنگم، خیلی خسته‌ام.»

معصومه می‌گوید: «این اضطراب همیشه با من هست. یه انتخاب اشتباه می‌تونه آبروی کل خانوادمون بیره. از خیلی چیزا می‌ترسم، نمی‌تونم اصلاً راهی انتخاب کنم می‌ترسم اشتباه باشه، کار اشتباه بکنم مردم قضاوت کنن.»

مهسا می‌گوید: «بابام الان دیگه منو نمی‌خواه مامانم که نمی‌تونه منو نگه داره موندم الان باید

چیکار کنم، احساس آوارگی و بی‌پناهی می‌کنم.»

نگین در تمایل به زندگی مجردی چنین می‌گوید: «الان دارم کار می‌کنم. می‌خوام پولامو جمع کنم، به استقلال پیدا کنم و از همه این آدمایی که دارن اذیتم می‌کنن دور بشم. تنها زندگی کنم.»

مهشید می‌گوید: «خیلی سردرد می‌گیرم. بیشتر وقت‌هایی که عصبی می‌شم.»

الگوهای ناکارآمد سازگاری: تجربه فرزندان طلاق حاکی است که رفتارهای مقابله‌ای ناکارآمدی دارند. معمولاً از موقعیت‌های تنش‌زا فرار می‌کنند و به جای رویارویی مستقیم به دنبال معجزه می‌گردند. اغلب آنها خواهان فرار از زندگی خانوادگی و پناه بردن به بهزیستی و یا تمایل به ازدواج برای فرار از وضع موجود دارند. اغلب طلاق والدین را نمی‌پذیرند و در زندگی، اهدافی را دنبال نمی‌کنند. در تجربه فرزندان طلاق، مشخص شد که اغلب رفتارهای پرخطر دارند؛ رفتارهایی مانند فرار از خانه، افکار و اقدام به خودکشی، مصرف قلیان، سیگار و مشروب. اغلب فرزندان طلاق پرخاشگر هستند و تحریک‌پذیری بسیاری دارند و زود از کوره در می‌روند.

سمانه می‌گوید: «بابام سرکار بود. نامادریمو خواهرم رفته بودن خونه همسایمون. منم یه مقدار پول داشتم با یه گوشی با یه کوله از خونه زدم بیرون یه ماشین گرفتم رفتم ترمینال سوار اتوبوس شدم که برم مشهد، نمیدونم با چه خیالی. همش رؤیا بافی بود؛ چون از این زندگی خسته شده بودم، می‌خواستم فرار کنم.»

لیلا می‌گوید: «بعد از طلاق، مامانم خونه‌شو جدا کرد. حالم خیلی بد بود، نمیداشتن من مامانمو ببینم، تصمیم به خودکشی گرفتم، قرص خوردم.»

نگین می‌گوید: «من از سوم ابتدایی شروع کردم سیگار کشیدن. حداقل می‌دونم که آرومم می‌کنه. موقعی که از عصبانیت دارم می‌ترکم می‌دونم که اون آرومم می‌کنه.»

ملیحه می‌گوید: «طلاق باعث شده پرخاشگر بشم، کسی کوچیک‌ترین چیزی به هم بگه، سریع جبهه می‌گیرم، باهاش دعوا می‌کنم. حتی اگه به شوخی هم چیزی بگن، دعوا می‌کنم.»

مشکلات تحصیلی: با بررسی تجربه فرزندان طلاق مشخص شد، آنها درگیر مشکلات تحصیلی هستند. برخی از این مشکلات به کاهش انگیزه برای تحصیل و برخی به افت عملکرد تحصیلی برمی‌گردد. این فرزندان معمولاً در تمرکز و انگیزه درس خواندن دچار مشکل هستند و تکالیف درسی خود را انجام نمی‌دهند؛ حضور منظمی در مدرسه ندارند و غیبت می‌کنند. هم‌چنین عدم پایبندی به قوانین مدرسه در عملکردشان مشاهده می‌شود.

یلدا وضعیت تحصیلی خود را این گونه توصیف می‌کند: «دارم درس می‌خونم بعد یهو مشکلات این چند وقت میاد تو ذهنم. می‌گم که چرا باید این طوری بشه، چرا این جور می‌شه. کلا درس از یادم میره چی داشتم می‌خوندم یه جورایی تمرکز آدم از بین میره واسه درس خوندن.»

لیلا می‌گوید: «بعضی وقتا شده اونقدر از دست بابام اعصابم خورد می‌شه که حوصله اومدن به مدرسه رو ندارم تقریباً غیبتام زیاده.»
ملیحه در مورد افت عملکرد تحصیلی خود می‌گوید: «معلمم نوزده بود، بعد جدایی پدر مادرم یهویی معلم اومد پایین. الان معلم سیزدهه.»

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش کیفی با رویکرد پدیدارشناسی به بررسی پیامد طلاق والدین از دیدگاه فرزندان پرداخت. تحلیل و شناسه‌گذاری داده‌ها به پیدایش هفت مقوله اصلی منجر شد که در ادامه به تبیین این عوامل پرداخته خواهد شد.

از دیدگاه فرزندان طلاق، ناامنی در تعاملات اجتماعی از عوامل تنش‌زا برای آنهاست که شامل مفاهیم عدم افشای هویت خانوادگی، احساس فشار در ارتباط با اولیای مدرسه، رابطه مختل با همسالان و قرار گرفتن در معرض قضاوت منفی جامعه پیرامون می‌شود. برقراری روابط اجتماعی سالم و سازنده و احساس امنیت در تعاملات اجتماعی مستلزم این است که فرد در محیطی پرورش یافته باشد که در بستر تعامل با مراقبت‌کننده‌هایش این امنیت را تجربه کرده باشد. اگر به هر دلیلی فرد در دوران رشدش بویژه سالهای کودکی نتواند این امنیت را تجربه کند، اعتماد، که مبنای اساسی تعاملات سالم و سازنده اجتماعی است، شکل نخواهد گرفت. چنین فردی در تعاملات اجتماعی خود با دیگران گشودگی لازم را ندارد و به دلیل نبود احساس امنیت و اعتماد در این روابط مضطرب و مردد خواهد شد. طلاق والدین یکی از عواملی است که مانع ایجاد و پرورش احساس امنیت و اعتماد در فرد می‌شود. اگر به طلاق به عنوان پدیده‌ای فرایندی نگریسته شود، واضح است که والدینی که به لحاظ قانونی از هم جدا شده‌اند از سالها قبل در محیطی پرتنش و آسبیزا زندگی می‌کرده‌اند و در پی آن، فرزندان آنها مانند کودکی که در جو گرم و بدون درگیری پرورش یافته، مراحل رشدی خود را نگذرانده است و سایه این ناامنی

کسب شده در خانواده در تمامی تعاملات اجتماعی این فرد، خود را نشان خواهد داد. در واقع فرزندان طلاق در خانواده، مورد غفلت والدین قرار می گیرند و به اندازه کافی توجه، محبت و صمیمیت دریافت نمی کنند؛ بنابراین مایوس می شوند و احساس حقارت را تجربه می کنند. این فرزندان با وجود حقارت تجربه شده در خانواده وارد جامعه می شوند تا راه جبرانی برای احساس حقارت خویش بیابند در صورتی که بر اساس نتایج پژوهش، حمایت بسیار کمی از دوستان، معلمان و افراد دیگر جامعه پیرامون دریافت می کنند؛ بنابراین احساس حقارتشان پرننگتر و به عقده حقارت تبدیل می شود. بر اساس پژوهش (هترینگتون^۱، ۲۰۰۲؛ به نقل از الینگتون^۲، ۲۰۰۳) فرزندان به دلیل طلاق والدین دچار احساس ناامنی می شوند. ولی به نظر می رسد شدت این ناامنی درک شده توسط فرزندان طلاق در این پژوهش بیشتر است که علت آن را می توان در بافت فرهنگی - اجتماعی جامعه جستجو کرد. نتایج پژوهش هترینگتون (۲۰۰۲) به نقل از الینگتون (۲۰۰۳) نشان داد معلمان و اولیای مدرسه توان زیادی برای حمایت از فرزندان طلاق دارند و می توانند تا حدود زیادی احساس ناامنی آنها را برطرف کنند و مدرسه به دلیل ساختاری که دارد، می تواند حس امنیتی را به آنها بدهد که فرزندان در خانه تجربه نمی کنند. هم چنین افزایش اطلاعات معلمان و دیگر اولیای مدرسه در مورد طلاق و تأثیرات آن بر فرزندان می تواند به ایجاد جو حمایتی در مدرسه کمک کند. فاگان و چرچیل^۲ (۲۰۱۲) در پژوهش خود اشاره کرده اند که چند نسل قبل فرهنگ آمریکایی طلاق را به عنوان رسوایی منفور دانست در حالی که امروزه قانون، رفتار و فرهنگ آمریکا طلاق را پذیرفته است و حتی آن را جشن می گیرند. بنابراین در جوامع غربی به دلیل پذیرش طلاق، وجود انواع خانواده ها و در نتیجه تنوع فرزندان، فرزندان طلاق به عنوان پدیده عادی تلقی می شوند و نهادهای اجتماعی ضمن عدم طرد آنها، سعی در حمایت و افزایش امنیت برای این فرزندان دارند. از آنجا که این پژوهش در جامعه ایران انجام شده و بافت فرهنگی جامعه، فشار زیادی برای اعضای خانواده پس از طلاق ایجاد کرده است و فرزندان هم از این قاعده مستثنی نیستند، این پیشداوریها که بسیاری از آنها به تفکرات کلیشه ای بافت فرهنگی جامعه ایران برمی گردند، موجب رنج زیادی برای فرزندان طلاق می شود. بنابراین به دلیل توجه نکردن به تأثیر باورهای فرهنگی بر احساس امنیت فرزندان طلاق در سوابق پژوهش داخلی کمتر به مسائل فرهنگی و نقش آن در ارتباط با امنیت جامعه شناختی این فرزندان پرداخته شده است.

1. hatrington
2. Fagan and Churchill

مقوله آثار ناشی از مشکلات اقتصادی یکی از یافته‌های پژوهش است. پس از طلاق وضع اقتصادی خانواده به چند وضعیت تغییر خواهد کرد. اگر زن و مرد هر دو شاغل بوده‌اند (زوجهای هر دو شاغل) پس از جدایی، والدی که حضانت فرزند را به عهده گرفته است با از دست دادن منبع درآمدتوان اقتصاد را تجربه خواهد کرد و اگر یکی از زوجها شاغل باشد (که معمولاً مرد است) در صورتی که فرزند پس از طلاق با مادر خود زندگی کند، فشار اقتصادی بسیار زیادی متوجه آنهاست. در هر دو صورت پس از طلاق خانواده تک والدی تازه شکل گرفته با مشکلات اقتصادی روبه‌رو می‌شود. هر چند بسته به وضع اشتغال و درآمد، شدت این مشکلات در خانواده‌های مختلف، متفاوت خواهد بود. علاوه بر آنچه گفته شد، بیشتر مردها بر این گمانند که سهم تعلیم و تربیت و تأمین نیازهای عاطفی جزء وظایف زنان است و اینکه فرزندان فطرتاً بیشتر به مادر تعلق دارند تا به پدر، این تفکر نسبت به نقشی که پدر در زندگی فرزند دارد، سبب می‌شود پدرها پس از طلاق حضور مؤثر و فعالی در زندگی فرزند و تأمین هزینه او نداشته باشند و همه مسئولیتها را به مادر واگذار کنند. بنابراین مادران با فشار اقتصادی مضاعف پس از طلاق روبه‌رو، و فرزندان نیز درگیر فشار مالی تحمیل شده به خانواده، و در مواردی برای حل مشکلات اقتصادی وارد بازار کار می‌شوند و با خطرهای ناشی از آن دست و پنجه نرم می‌کنند.

بر اساس مطالعه آخوندی (۱۳۸۶) فرزندان طلاق که با مشکلات اقتصادی در خانواده روبه‌رو هستند. میرساردو و هاشمی (۱۳۹۳) در پژوهش خود عنوان کرده‌اند که طلاق پیامدهای اقتصادی زیادی دارد و این پیامدها برای مدت طولانی گریبانگیر خانواده می‌شود و خانواده به‌طور مزمین، فشارهای اقتصادی را تجربه می‌کند. فرزندان شاهد این مشکلات اقتصادی هستند و استاندارد زندگی ضعیفی را تجربه می‌کنند. برترگ و تجتا^۱ (۲۰۰۸) و مونی (۲۰۰۹) در پژوهش خود به بررسی مشکلات اقتصادی پس از طلاق در خانواده‌ها پرداختند. نتایج نشان داد مادرانی که حضانت فرزندان را پس از طلاق به عهده می‌گیرند از لحاظ تأمین هزینه‌های نگهداری فرزندان خود دچار مشکلات بیشتر می‌شوند و فرزندان هم حمایت مالی کمتری از والدینشان دریافت می‌کنند.

یکی از مقوله‌ها در طلاق، ناکارآمدی ساختار خانواده است. بدکارکردی زیرمنظومه‌ها، به هم ریختگی و ناکارآمدی مرزها، تغییر سلسله مراتب قدرت و مثلث‌سازی در گفته‌های آنها

مشهود است. به دلیل تغییراتی که در ساختار خانواده پس از طلاق رخ می‌دهد، پدر و مادر از زیر بار برخی مسئولیتها شانه خالی می‌کنند یا هر کدام مسئولیتهای خود را به دیگری حواله می‌دهند. در این وضعیت فرزندان قربانی می‌شوند و بسیاری از مسئولیتهای والدین را به عهده می‌گیرند. آنها مجبور می‌شوند از همشیره‌های کوچکتر خود نگهداری و از والد حاضر مراقبت کنند و گاهی برای والدین تصمیم بگیرند. در واقع فرزندان مسئول بهبود اوضاع خانواده می‌شوند. این حالت، موجب می‌شود از تکالیف رشدی خود باز بمانند. فرزندان خانواده‌های طلاق معمولاً درگیر ائتلاف با یکی از والدین علیه والد دیگر می‌شوند؛ زیرا والدین معمولاً فرزندان را در تعارضات خود درگیر می‌کنند و از این طریق اضطراب خود را کاهش می‌دهند و این اضطراب را به فرزندان منتقل می‌کنند. ارتباط فرزندان اغلب با یکی از والدین خود یا والد ناتنی و یا با همشیره‌های تنی و ناتنی پرتنش است که بدکار کردی زیرمنظومه‌ها را نشان می‌دهد. مونی^۱ و همکاران (۲۰۰۹) پژوهشی با عنوان ارتباط تضعیف شده مادر فرزندی انجام دادند. نتایج پژوهش نشان داد که مادران مطلقه برخلاف نیت‌های خوبی که دارند، نمی‌توانند حمایت عاطفی خوبی نسبت به فرزندان داشته باشند. آنها نامهربان و ناتوان در برقراری ارتباط با فرزندان هستند. طلاق اعتماد فرزندان به مادرانشان را کاهش می‌دهد بویژه زمانی که طلاق بین تولد تا چهار سالگی رخ دهد. علاوه بر آن، این پژوهش نشان داد که ارتباط بین پدر و فرزند پس از طلاق ضعیف می‌شود به طوری که نیمی از مشارکت کنندگان اظهار کردند که پدرانشان را در سال گذشته ندیده‌اند. این نتایج پژوهش را تأیید می‌کند. آماتو و سوبولوسکی (۲۰۰۴) نیز در پژوهش خود نشان دادند که فرزندان خانواده‌های طلاق معمولاً از تماس با پدر محروم هستند و پس از طلاق، پدر خود را از دست داده‌اند.

برونل^۲ (۲۰۱۲) در پژوهش خود نشان داد والدین پس از طلاق مسئولیتهای خود را رها می‌کنند و فرزندان مجبور می‌شوند وظایف والدین را بر عهده گیرند و جایشان را پر کنند. هم‌چنین نیمی از مشارکت کنندگان عنوان کردند بین دفاع از یکی از والدین در مقابل دیگری گیر کردند و این موضوع را نتیجه منفی طلاق دانستند. مطالعه آماتو و افیفی (۲۰۰۶) نشان می‌دهد فرزندان طلاق معمولاً بین انتخاب یکی از والدین گیر می‌کنند. کیم (۲۰۱۱) معتقد است که فرزندان طلاق فکر می‌کنند که باید جانب یکی از والدین را بگیرند و ارتباطشان را با والد دیگر

1. Mooney
2. Brunelle

قطع کنند که این نتایج یافته‌های پژوهش را تأیید می‌کند.

مقوله دیگر پژوهش نشان داد که فرزندان طلاق از مشکلات تحولی و رشدی رنج می‌برند. خانواده کانون شکل‌گیری مفاهیمی چون هویت، خودپنداره، امنیت عاطفی و نگرشها و باورهای فرزندان نسبت به مسائل مختلف است. شکل‌گیری این ویژگیهای روانشناختی طی فرایندی از مراحل ابتدایی رشد آغاز می‌شود و به‌رغم ثبات نسبی در اواخر نوجوانی همچنان به تغییر و تحول خود ادامه می‌دهد. از آنجا که هر کودکی بیشترین زمان خود را با خانواده سپری می‌کند، طبیعی است که خانواده بویژه والدین به‌عنوان مراقبت‌کنندگان اصلی او نقش تعیین‌کننده در کیفیت این ویژگیهای روانشناختی ایفا کنند. برای شکل‌گیری هویت موفق، خودپنداره مثبت، امنیت عاطفی، باورهای درست و نگرش مثبت به ازدواج اصل اساسی و مهم وجود جو عاطفی و هیجانی مثبت در خانواده است. در خانواده‌های طلاق نبود یک والد به لحاظ فیزیکی یا روانشناختی، درگیری و تعارض بین والدین و در کل نبود بستر عاطفی مثبت مانع شکل‌گیری مناسب این ویژگیها می‌شود. شکل‌گیری یک هویت موفق مستلزم وجود دو بعد جستجوگری و تعهد است و این دو، جز در سایه آرامش امکانپذیر نخواهد بود. نوجوانی که بین تعارضات والدینی گیر کرده است، فرصت فکر کردن و کاوش در مورد عقاید و نگرشهای متفاوت و سپس تعهد به آنها را نمی‌یابد که نتیجه آن کسب پایگاه هویت سردرگم است. از طرفی در دسترس بودن، پاسخگو بودن و پیش‌بینی‌پذیر بودن که شرایط لازم ایجاد دلبستگی ایمن است، معمولاً در خانواده‌های طلاق فراهم نیست؛ چرا که حداقل یکی از والدین حضور فیزیکی ندارد و همان والد حاضر هم اغلب از حضور روانشناختی بی‌بهره است. هم‌چنین تجربه‌های کودکی افراد خودپنداره آنها را شکل می‌دهد و افراد را شرطی می‌کند تا باورها و وضعیت‌هایی را بپذیرند یا نپذیرند. اگر افراد مراقبت‌کننده آنها، برایشان ارزش قائل شوند به فرزندان کمک می‌کنند تا احساس نشاط، اعتماد، موفقیت و سربلندی کنند و برعکس اگر در مسیر رشد به فرزندان بی‌توجهی شود، آنها با سامانه جهت‌یاب معیوبی در مسیر زندگی قرار می‌گیرند. علاوه بر آن بخش اعظم خودپنداره حاصل ارزیابیها و بازخوردهای دیگران است و از آنجا که طلاق پدیده‌ای منفی در جامعه است، معمولاً فرزندان طلاق با بازخوردهای منفی از جانب دیگران روبه‌رو می‌شوند؛ بنابراین احساس عدم کفایت و بی‌لیاقتی، احساس بی‌ارزش بودن و دوست نداشته شدن می‌کنند. باورها و نگرشهای افراد نسبت به مسائل گوناگون از جمله ازدواج نیز تحت تأثیر تجربیات و مشاهدات و یادگیریهای آنهاست. در خانواده‌های طلاق، فرزندان شاهد روابط مثبت و کارآمدی بین والدین خود نبوده‌اند. نگرشهای

منفی والدین نسبت به ازدواج یا نسبت به یکدیگر صریحا یا تلویحا به فرزندان منتقل شده است. بنابراین فرزندان طلاق در دوره‌ای که باید اعتماد به خود، دنیای اطراف و توانایشان در ایجاد روابط مثبت و سالم را بیاموزند درگیر احساسهای ویرانگر می‌شوند و نگران هستند که آنها نیز به سرنوشت پدر و مادرشان دچار شوند و روابط آینده آنها با همسرشان به شکست بینجامد.

جو^۱ (۲۰۰۵) پژوهشی با عنوان سبک دلبستگی در نوجوانانی انجام داد که با هر دو والد خود زندگی می‌کنند و نوجوانانی که با هر دو والد خود زندگی نمی‌کنند که هدف آن بررسی سبکهای دلبستگی به والدین، همسالان و دلبستگی عاشقانه (رمانتیک) بود. نتایج این پژوهش نشان داد که نوجوانان از خانواده‌های تک‌والدی در مقایسه با نوجوانان از خانواده‌های دارای هر دو والد، دلبستگی ایمن کمتری نسبت به همسالان خود دارند. به علاوه، نوجوانان دارای هر دو والد از نوجوانانی که با یکی از والدین خود زندگی می‌کنند، بهتر می‌توانند روابط عاشقانه خود را حفظ کنند که این یافته نتایج پژوهش را تأیید می‌کند.

در پژوهشی موتا و ماتوس^۲ (۲۰۰۸) دلبستگی به والدین و همسالان، تعارض و عزت نفس در نوجوانان خانواده‌های عادی و طلاق را در ۴۰۳ نوجوان، که بین ۱۴ تا ۱۹ سال داشتند، بررسی کردند. آنها دریافتند که نوجوانان خانواده‌های عادی در مقایسه با نوجوانان خانواده‌های طلاق، دلبستگی ایمن تری با والدین و همسالانشان دارند؛ از عزت نفس بیشتری برخوردار بودند و تعارض کمتری را تجربه می‌کردند که نتایج پژوهش را تأیید می‌کند. نتایج یافته‌های بیکر و بنامی (۲۰۱۱) احساس باخت، تمایل به تلافی و انتقام، احساس ناکامی و تضادهای درونی در فرزندان طلاق را نشان می‌دهد که نتایج پژوهش را تأیید می‌کند. (کارت رایت، ۲۰۰۸ به نقل از موهی، ۲۰۱۴) در مطالعه کیفی در مورد فرزندان طلاق دریافت که بیشتر مصاحبه‌شوندگان باورهای منفی در مورد خود و نگاهشان به زندگی دارند که این یافته با پژوهش همسوست.

فرزندان طلاق اغلب از احساس گناه، درماندگی، انزوایی و عزت‌گزینی و هم‌چنین از مشکلات جسمی رنج می‌برند که در مجموع می‌توان گفت نشانگان افسردگی را تجربه می‌کنند. برای تبیین افسردگی به‌عنوان یکی از پیامدهای طلاق لازم است به بررسی نظریه‌های مهم در این زمینه پرداخته شود. از دید روان‌تحلیلی تجربه نبود در دوران کودکی می‌تواند به بروز افسردگی منجر شود که در مورد این افراد، طلاق پدیده‌ای است که به نبود منجر می‌شود و آن از دست

1. Joo
2. Mota & Matos

دادن حداقل یکی از والدین است. از دیدگاه شناختی، بک افسردگی را نتیجه فرایند شناختی مرکب از افکار منفی در مورد خود، افکار منفی در مورد دیگران و افکار منفی در مورد آینده می‌داند. فرزندان طلاق به علت وضع رشدی نامناسب خود این افکار منفی را در مورد خود، دیگران و آینده دارند. از دیدگاه رفتاری، نبود تقویت علت افسردگی است و فرزندان طلاق نه تنها تقویت دریافت نمی‌کنند بلکه در بسیاری از موارد با تنبیه یا تقویت منفی روبه‌رو می‌شوند و این موجب کناره‌گیری آنها از افراد دیگر و موقعیت‌های مختلف می‌شود و همین کناره‌گیری شانس آنها را برای تقویت کاهش می‌دهد. در واقع این چرخ معیوب، علت وجود ادامه و تشدید افسردگی می‌شود. علاوه بر این نوجوانان مجموعه‌ای از تغییرات سریع زیست‌شناختی، روانشناختی و اجتماعی را تجربه می‌کنند که می‌تواند برای آنها بسیار اضطراب‌زا باشد. این تغییرات معمولاً در همه‌جای دنیا شبیه به هم است. نوجوانان به دلیل اینکه در دوره بحرانی رشدی قرار دارند و از ویژگی‌های رشدی آنها می‌توان به انزوایی، عزلت‌گزینی، سردرگمی هویت، خشم و نشانگان افسردگی اشاره کرد؛ حال این بحرانهای رشدی اگر با نبود و طلاق والدین همزمان باشد، بحرانهای اشاره‌شده شدیدتر و پررنگتر جلوه خواهد کرد.

مطالعات هویت، کوئن، پدرو-کارول و آلپرت گللیز^۱ (۱۹۹۰) و کلی^۲ (۲۰۰۰) نیز حاکی از وجود سطوح بالایی از اضطراب و افسردگی در فرزندان طلاق بود. لیو (۲۰۰۷) معتقد است احساس گناه، یکی دیگر از مشکلات پیوندخورده با فروپاشی و اضمحلال خانواده است. فرزندان اغلب احساس گناه می‌کنند و گرفتار این باور نادرست هستند که به گونه‌ای عامل طلاق بوده‌اند و یا می‌توانستند فرزند بهتری باشند و با پادرمیانی، جلوی طلاق را بگیرند. این یافته‌ها با یافته‌های پژوهش همسوست. پژوهش (جانگ^۳، ۲۰۰۴ به نقل از هایمی و لرنر،^۴ ۲۰۱۶) در تایوان نشان داد که بین طلاق والدین و سردردهای روزمره فرزندان ارتباط مستقیمی وجود دارد. این یافته پژوهش را تأیید می‌کند.

پژوهشگر درضمن مصاحبه با فرزندان طلاق متوجه وجود الگوهای ناکارآمد سازگاری در آنها شد. این فرزندان، گرایش زیادی به رفتارهای پرخطر نشان می‌دهند و اغلب پرخاشگری می‌کنند؛ هم‌چنین مهارت‌های مقابله‌ای کارآمدی ندارند و در رویارویی با مشکلات زندگی، عملکرد خوبی

1. Hoyt., Cowen., Pedro-Carroll & Alpert-Gillis

2. Kelly

3. Juang

4. Haimi l and Lerner

ندارند. قمری و فکور (۱۳۸۹)، به مقایسه شیوه‌های مقابله با تنش و بهداشت روان و رابطه این متغیرها بین دانش‌آموزان طلاق و غیرطلاق پرداختند و نتایج پژوهشهای آنها نشان داد که فرزندان طلاق نسبت به فرزندان عادی بهداشت روانی کمتری دارند و از شیوه‌های مقابله هیجانی و اجتنابی بیشتری استفاده می‌کنند. هم‌چنین نتایج پژوهش اکبریان و همکاران (۱۳۸۸) نشان داد که عوامل خانوادگی بیش از دیگر عوامل در فرار دختران از منزل مؤثر است و اغلب این دختران از خانواده‌های گسسته و نابهنجاری بوده‌اند که احساس حقارت و سرخوردگی می‌کردند. نتایج پژوهشهای لیو (۲۰۰۷) و بیکر و بنامی (۲۰۱۱) نشان داد که سازگاری فرزندان بعد از طلاق بشدت تحت تأثیر سطح رشدی آنها هنگام طلاق است و فرزندان که در هنگام طلاق، سن کمتری دارند، بیش از فرزندان بالغتر، مشکلات ناسازگاری نشان می‌دهند. (آگریو^۱ و همکاران ۲۰۰۲ به نقل از هایمی و لرنر، ۲۰۱۶) در پژوهش خود در دانمارک به بررسی خطر خودکشی در نوجوانان با توجه به عوامل اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی پرداختند. نتایج پژوهش نشان داد که طلاق والدین در میان مسائل خانوادگی مهمترین عامل اثرگذار بر خودکشی بوده است.

از چند دیدگاه مشکلات تحصیلی فرزندان طلاق را می‌توان تبیین کرد: یکی از مهمترین این عوامل، خانواده است. والدین از طریق درگیر شدن و مشارکت فعالانه در فعالیتهای تحصیلی فرزندان قادر به اثرگذاری مثبت خواهند بود؛ اما همه والدین نمی‌توانند درگیر کارهای تحصیلی فرزندان باشند مگر اینکه برای درگیر شدن شرایطی باید فراهم باشد. در خانواده‌های طلاق به دلیل نبود یک والد، درگیریها و تعارضهای خانوادگی موجود، الگوهای تعاملی ناکارآمد و مشکلات اقتصادی مانع درگیر شدن و مشارکت اثربخش والدین می‌شود که نتیجه آن افت عملکرد تحصیلی، کاهش انگیزه، کاهش تمرکز، عدم رعایت قوانین مدرسه و غیبت مکرر از مدرسه می‌شود. علاوه بر آن فرزندان عمداً مسائلی به وجود می‌آورند تا وسیله‌ای برای پیوند دوباره والدین شوند؛ برای مثال در امتحان رد می‌شوند و امیدوارند که والدینشان برای رسیدگی به مسائل موقتاً با هم متحد شوند. هم‌چنین به نظر می‌رسد، فرزندان با افت عملکرد تحصیلی به دنبال انتقال خشم و یا انتقام از والدین خود هستند و یا مشکلات تحصیلی را فرصتی برای دریافت توجه والدین می‌پندارند. در نهایت فرزندان طلاق به لحاظ ذهنی درگیر مسائل مربوط به طلاق والدین می‌شوند و نشخوارهای فکری، تمرکز بر مطالب درسی را کاهش می‌دهد و بنابراین آنها با افت عملکرد

تحصیلی روبه‌رو می‌شوند.

سیگل روشتون، لینگستاد، اندرسون و کراودال^۱ (۲۰۱۴) و مونی (۲۰۰۹) در تأیید یافته‌های این پژوهش نشان دادند، آن دسته از فرزندان طلاق که در سنین مدرسه قرار دارند در مقایسه با فرزندان خانواده‌های سالم با افت تحصیلی بیشتری روبه‌رو می‌شود. بعضی از آنها با معلمان خود درگیریهایی پیدا می‌کنند و احتمال فرار آنان از مدرسه بیش از دیگران است. گوس^۲ (۱۹۹۶) به نقل از الینگتون (۲۰۰۳) در پژوهش خود اشاره کرد که فرزندان طلاق بیشتر از بقیه دچار مشکلات نظم و انضباط در مدرسه هستند. کیم و همکاران (۲۰۰۹) به نقل از هایمی و لرنر (۲۰۱۶) در پژوهش خود بین ۲۶۷۳ دانش‌آموز کره‌ای نشان دادند، نوجوانانی که در معرض جدایی والدین قرار دارند خطر ابتلا به نبود تمرکزشان بسیار است. این یافته‌ها پژوهش را تأیید می‌کند. این پژوهش تلاش کرد تا تصویر روشنی از انواع ادراک فرزندان طلاق در مورد پیامدهای طلاق والدین ارائه کند. یافته‌ها حاکی است که فرزندان طلاق در ابعاد گوناگون آسیب می‌بینند و میزان این آسیب تحت تأثیر بافت فرهنگی - اجتماعی جامعه، واکنش اطرافیان و چگونگی واکنش والدین است.

مقاله از رساله دکتری رشته مشاوره استخراج شده است. پژوهشگران از تمامی شرکت‌کنندگانی که صمیمانه، صادقانه و بدون هیچ‌گونه انتظاری در اجرای این پژوهش همکاری کردند، قدردانی می‌کنند.

منابع

- اکبریان، مهدی؛ نصرت‌آبادی، مهدی؛ رازقی، فریبا (۱۳۸۸)، علل و پیامدهای فرار دختران با رویکردی بر هویت، *مجله مطالعات امنیت اجتماعی*، ش ۱۸: ص ۶۲-۴۳.
- آخوندی، لیلا (۱۳۸۶)، مطالعه وضعیت اعتیاد در فرزندان طلاق ارجاع داده شده به مرکز اصلاح و تربیت تهران. *بیک نور*، ۵ (۱): ۸۱-۹۵.
- جانسون، آر.بورک؛ کریستینسن، لری (۲۰۱۴)، *پژوهش آموزشی؛ رویکردهای کمی، کیفی و ترکیبی*، ترجمه علیرضا کیامنش، نیلوفر اسمعیلی، صبا حسنوندی، مریم دانای‌طوس، محمدرضا فتاحی و مریم محسن‌پور (۱۳۹۵)، تهران: نشر علم.
- دیویس، تامارا (۲۰۰۵)، *مشاور مدرسه دیدگاه‌ها و کاربردهای حرفه‌ای*، ترجمه کیانوش زهراکار، زهرا کهلویی (۱۳۹۳)، تهران: نشر ویرایش.

1. Sigle-Rushton, Lyngstad, Andersen, Kravdal

2. Gos

- زهراکار، کیانوش؛ جعفری، فروغ (۱۳۹۴)، مشاوره خانواده (مفاهیم، تاریخچه، فرایند و نظریه‌ها)، ویراست دوم. تهران: ارسباران.
- ستوده، هدایت‌الله (۱۳۸۴)، مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران: آوای نور.
- عابدی، حیدرعلی (۱۳۸۸)، کاربرد روش تحقیق پدیده‌شناسی در علوم بالینی، فصلنامه راهبرد، س نوزدهم. ش ۵۴: ۲۰۷-۲۲۴.
- کرسول، جان‌دیلیو؛ کلارک، ویکی پلانو (۲۰۰۷)، روشهای پژوهش ترکیبی، ترجمه علیرضا کیامنش و جاوید سرایی (۱۳۹۰)، تهران: نشر آبیژ.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۲)، روش پژوهش کیفی ضد روش: (منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی)، تهران: جامعه‌شناسان.
- میرساردو، طاهره؛ هاشمی، تبسم (۱۳۹۳)، اثرات اقتصادی - اجتماعی طولانی شدن فرایند طلاق بر زندگی زنان، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، ۱۵ (۵۹): ۱۳۱-۱۰۵.
- یونس، فلورا و همکاران (۱۳۸۹)، مقایسه سلامت روان، عزت‌نفس و مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان دختر مقطع راهنمایی خانواده‌های طلاق و عادی شهرستان فیروزآباد سال تحصیلی ۸۸-۸۷، فصلنامه زن و جامعه ۱ (۲): ۷۹-۹۵.
- Ahrons, Constanter. (2007) Family Ties After Divorce: Long-Term Implications for Children Family Process, Vol. 46, No. 146:53-65
- Amato, P. R., & Afifi, T. D. (2006). Feeling caught between parents: Adult children's relations with parents and subjective well-being. *Journal of Marriage and the Family*, 68, 222-235.
- Amato, P. R., & Sobolewski, J. M. (2004). The Effects of Divorce on Fathers and Children: Nonresidential Fathers and Stepfathers. In M. E. Lamb (Ed.), *The role of the father in child development* (pp. 341-367). Hoboken, NJ, US: John Wiley & Sons Inc
- Amato, P.R. (2014). The Consequences of Divorce for Adults and Children: An Update. *Social Research: Journal of General Social Issues*, 23(1). doi:10.5559/di.23.1.01 ..
- Baker, A. J. L., & Ben-Ami, N. (2011). To turn a child against a parent is to turn a child against himself: The direct and indirect effects of exposure to parental alienation strategies on self-esteem and well-being. *Journal of Divorce and Remarriage*, 52(7), 472-489.
- Bernstein, R. Keltner, D. and Laurent, H. 2012. "Parental Divorce and Romantic Attachment in Young Adulthood: Important Role of Problematic Beliefs." *Marriage and Family Review* 48:711-731.
- Bing, N. M., Nelson, W. M., & Wesolowski, K. L. (2009). Comparing the effects of amount of conflict on children's adjustment following parental divorce. *Journal of Divorce & Remarriage*, 50(3), 159-171.
- Bratberg, Espen & Tjetta, Sigve (2008) Income effects of divorce in families with dependent children, *J Popul Econ* 21:439-461
- Brunelle, Kerry N. (2012). Reframing the Effects of Divorce: External Factors and Individual Coping Strategies that Contribute to Adult Children's Feelings About Parental Divorce Communication Honors. Thesis Advisor: Dr. Kelly R. Rossetto. Boston College.
- Ellington, C. A. (2003). Effects of Divorce on Children and Ways Schools Can Offer Support. Master's Thesis, Cedarville University.
- Fagan, P. F., & Churchill, A. (2012). The effects of divorce on children. *Marriage & Religion Institute*, 12, 1-48.

- Gately, D. and Schwebel, A.I. 2008. Favorable Outcomes in Children after Parental Divorce. *Journal of Divorce & Remarriage* Vol. 18, Iss.3-4, 2008
- Ge, X., Natsuaki, M. N., & Conger, R. D. (2006). Trajectories of depressive symptoms and stressful life events among male and female adolescents in divorced and nondivorced families. *Development and psychopathology*, 18(1), 253-273.
- Gershoff, E. T., Aber, J. L., Raver, C. C., & Lennon, M. C. (2007). Income is not enough: Incorporating material hardship into models of income associations with parenting and child development. *Child Development*, 78(1), 70-95. doi:10.1111/j.1467-8624.2007.00986.x
- Haimi M, Lerner A (2016) The Impact of Parental Separation and Divorce on the Health Status of Children, and the Ways to Improve it. *J Clin Med Genomics* 4: 137. doi:10.4172/2472-128X.1000137.
- Joo. B. S. (2005). Attachment styles of parenting and non- parenting adolescents. *Journal of Family Issues*, 23, 409-426.
- Kelly, J. B. (2000). Children's adjustment in conflicted marriage and divorce: A decade review of research. *Journal of the American Academy of Child & Adolescent Psychiatry*, 39(8), 963-973.
- Kim, H.S. (2011). Consequences of Parental Divorce for Child Development. *American Sociological Review* 76(3): 487-511. doi:10.1177/0003122411407748.
- Lacey, R.E., Bartley, M., Pikhart, H., Stafford, M., Cable, N., and Coleman, L. (2012). Parental separation and adult psychological distress: evidence for the 'reduced effect' hypothesis? *Longitudinal and Life Course Studies: International Journal* 3(3): 359-368. doi:10.14301/lcs.v3i3.195.
- Liu, S. (2007). The Effect Parental Divorce and Its Timing on Child Educational Attainment: A Dynamic Approach. University of Miami, Working Paper.
- Mohi, G.W. (2014.) Positive Outcomes of Divorce: A Multi-Method study on the effects of divorce on children, A thesis submitted in partial fulfillment of the requirements or the Honors in the Major Program in Sociology in the College of Sciences and the Burnett Honors College at the University of Central Florida Orlando, Florida Spring Term, vol 7.2.:49-62 .
- Mooney. Ann, Oliver. Chris and Smith. Marjorie (2009) Impact of Family Breakdown on Children's Well-Being. Evidence Review. Thomas Coram Research Unit Institute of Education, University of London. ISBN 978 1 84775 450 9.
- Mota, C. P. & Matos, P. M (2009). Attachment, conflict and self-esteem in adolescents from intact and divorced families. *Psicol. Reflex. Crit*, 22(3), 344-352.
- Philyaw, D., M. Thomas, and T. Mbonisi. 2011. "Celebrating Stepdads" (includes an interview with R. Deal). *CoParenting Matters* (online radio program), April 10. <http://www.blogtalkradio.com/coparentingmatters/2011/04/11/coparenting-matters>.
- Ross, L. T., & Miller, J. R. (2009). Parental divorce and college students: The impact of family unpredictability and perceptions of divorce. *Journal of Divorce & Remarriage*, 50(4), 248-259.
- Sigle-Rushton, W., Lyngstad, T. H., Andersen, P. L., & Kravdal, O. (2014). Proceed with caution? Parents' union dissolution and children's educational achievements. *Journal of Marriage and Family*, 76(1), 161-174. doi:10.1111/jomf.12075.
- Soons, J. P. M., & Kalmijn, M. (2009). Is Marriage More Than Cohabitation? Well- Being Differences in 30 European Countries. *Journal of Marriage and Family*, 71(5), 1141-1157. doi:10.1111/j.1741-3737.2009.00660.x.
- Stevenson, B., & Wolfers, J. (2007). Marriage and divorce: Changes and their driving forces. *The Journal of Economic Perspectives*, 21, 27-52.